

پارت حذفیات ۱۶۷

❤️🌻 (دلارا کنیزک ارباب، خانوم معلم

~ ~ ~ ~ ~

پارت_۱۶۷#

گیج بهش نگاه کردم

نمیفهمیدم منظورش چیه؟

هنوز جواب سوالم رو نگرفته بودم که دستش رو بیرون آورد و مچم رو گرفت

:دستم رو گرفت و گفت

الان وظیفه همسریتمو انجام بده بعد بخواب

:خدای من چقدر بی حیا بود

:حس میکردم دارم توی زمین فرو میرم با خجالت خواستم عقب بکشم اما اجازه نداد

:حال منم دگرگون شده بود

:بالاخره دستمو عقب کشیدم و وقتی خواستم ازش جدا شم کنار گوشم غرید

تا نگفتم ادامه بده

چرا درک نمی کرد برای من سخته

:منو از خودش فاصله داد و این بار دستش را از روی شکم سرخورده داخل ... رفت

:پوستش بر خلاف من داغ بود

:سرشو به گوشم نزدیک کرد و گفت

بدنت معتاد من شده

~ ~ ~ ~ ~

